

دورنمائی از عدل و آزادی

در يك محيط تاريك

استيضاح و دادخواهی يك زن شجاع و فداکار...

وقت اداری تمام شده بود «معاوییه» و تنی چند از نزدیکان و حاشیه نشینان نشسته بودند و از هر دری سخن می گفتند ...

یکی از دربانان وارد شد و تنظیمی نمود و گفت: - خلیفه به سلامت باشد، يك زن عراقی است، خود را «سوده» معرفی می کند و می گوید تازه از عراق آمده و کار لازمی با خلیفه دارد و اجازه می خواهد .

معاوییه لحظه ای به فکر فرو رفت و آهسته با خود زمزمه کرد :

«سوده؟»

گویی خاطره ای به یادش آمد، آثار خشم و نارضایی از چهره او پیدا بود، حس کینه توزی و انتقام گیری او به جوش آمد و بالحن خاص گفت :

- اجازه دهید وارد شود .

زن قد بلندی وارد شد، لباس ساده ای، اندام او را پوشانده بود، وضع او نشان می داد که سختیهای روزگار و فراز و نشیب زندگی، او را پیرتر از سن واقعی نموده است !

شاید تا آن روزهای زنی، جز برای شاد نمودن خاطر خلیفه به آن کاخ نرسیده بود .

سلام کرد و جواب شنید؛ معاوییه پرسید :

- تودختر «عمار» همدانی هستی ؟

- آری !

- تو همان نیستی که در جنك «صفین» همراه مردان قبیله ات در لشکر علی بودی و يك روز در گرما گرم نبرد؛ برای تهییج برادرت این اشعار را سرودی ؟ !

داده‌ایم و بر نامه‌های ما ناتمام ماندو ... بهتر است از امروز سخن بگوییم و گذشته را فراموش کنیم - خوب ، حاجتت را بگو .

سوده کمی ساکت شد و آرامش خود را باز یافت و سپس بالحن اندرز آمیزی چنین گفت :

- معاویه! تو امروز ریاست و حکومت را به چنگ آورده‌ای و تأمین نیازمندیهای ملت، وظیفه تو است و همین اندازه هم مسئولیت داری و فردا خداوند از تو باز خواست می کند که با ملت چگونه رفتار کرده‌ای و وظایفی را که در برابر آنان به عهده داشته‌ای، چگونه انجام داده‌ای ؟

عاملان و نمایندگان، فرمانداران و استانداران تو، جز فردپرستی و مصلحت‌شخص‌نگری و بسط نفوذ و قدرت تو، کاری انجام نمی دهند؛ مرتب دم از تو می زنند و رجز می خوانند و چاپلوسی می کنند، اما نسبت به مردم با خشونت هر چه تمام تر رفتار می نمایند؛ ما را، همانند خوشه‌های خشکیده‌ای درو می کنند و همچون گاو خرمن کو بی، ما را زیر پا، له می سازند. از يك طرف به ماتحت‌میر و توهین روا می دارند و از سوی دیگر مالیاتهای گزاف و کمر شکن از ما مطالبه می کنند .

این «بسر بن اِرطاة» بنام تو و با پشتیبانی تو وارد قبیله ما شد ، مردان خاندان، مرا کشت و اموال مرا به بنما برد و از اینها گذشته؛ می خواهد ما را به گفتن

«پسر عمار! در روز نبرد که مردان جنگی روبروی هم می ایستند ، همچون پدرت ! آستین همت بالا زن .

علی و حسین و خاندان او را کمک ده و همد و پسر او را خوار گردان. رهبر و پیشوای ما برادر گرامی پیامبر ما حضرت محمد (ص) پرچم هدایت و شعل فروزان ایمان است» (۱)
- آری بخدا سوگند! من کسی نیستم که از حق روبرو گردانم و حقیقتی را انکار نمایم یا بیجا معذرت بخواهم !
- آن روز چه انگیزی داشتی ؟

- دوستی علی (ع) و پیروی از حق !
- بخدا سوگند نمی بینم از پیروی علی نتیجه‌ای گرفته باشی !

- خواهش می کنم گذشته را یادآوری مکن و خاطرات فراموش شده را باز نگردان .
- هیبهات! چنین چیزی ابداً ممکن نیست ، برادرت راهی چگاه فراموش نخواهم کرد، صدمه هایی که از او دیدیگر خویشان ندیده‌ام از هیچکس دیگر ندیده‌ام .

درست است؛ برادرم فردناشناسی نبود و موقعیت ناپسندی نداشت شور و احساسات پاک او چراغ راه و راهنمای رهروان بود، اما ... اما اکنون که وضع دگرگون شده است و ما سرپرست خود را از دست

یوم الطمان و ملتقى الاقران
و اقصاء لهنند و ابنها بههوان
علم الهدى و منارة الایمان

(۱) شمر کفعل ایك یابن عمارة
و انصر علیاً و الحسین ورهطه
ان الامام اخا النبی محمد (ص)

دست بر نمی داشت، و همواره حق و ایمان همراه او بود (۱) .

معاویه پرسید :

.. منظورت کیست ؟

- **علی بن ابیطالب**، روزی بایکی از عاملان او اختلافی داشتیم، برای شکایت نزد او رفتم، مشغول نماز مستحبی بود، مرا که دید و متوجه شد حاجتی دارم، نماز را برید و با کمال مهر بانی پرسید :

«**حاجتی داشتی ؟**» .

جریان را برای او شرح دادم، چنان متأثر شد که اشک از دیدگان معصوم او جاری گشت و چون دانه های مروارید بر گونه هایش غلتید و چهره ملکوتیش را دوچندان جذاب نمود، سپس دستهای خود را به سوی آسمان دراز کرد و طنین روح افزای مناجاتش با خدا درضا پیچید .

«**بار خدایا! تومی دانی که من هیچگاه**»

«**به نمایندگانم دستور نداده ام به کسی،**»

«**ستم کنند، یا در اجرای حق کوتاهی،**»

«**ورزند.**»

«**این جمله را گفت و قطعه پوستی برداشت**»

«**و بی درنگ چنین نامه ای نوشت :**»

«**بسم الله الرحمن الرحيم، دلایل آشکاری**»

«**از طرف خدا برایتان آمده است پس،**»

«**سه میه مردم را با پیمانانه و اوزان تمام به**»

یاوه هایی مجبور سازد که خدا نکند زبان ما به آنها الوده گردد .

مانمی خواهیم آشوبی بپاشود و گرنه هنوز تمام مردان با شهامت و نیرومند ما نمرده اند .

اینک شما یکم، از دو کار را خواهی کرد، یا اورا عزل می کنی تا از تو تشکر کنیم یا به سخنان من اعتنا نمی کنی؛ تا کاملاً تو را شناخته باشیم !

معاویه که انتظار نداشت زنی - آنهم از دشمنان شکست خورده - این چنین در مقابل او سخن بگوید؛ سخت خشمگین شد و فریاد زد :

- مرا تهدید می کنی؟ همین اکنون فرمان می دهم تو را بر شتر سوار کنی سوار کنند و نزد او بفرستند، تا هر طور دلش خواست با تو رفتار کند !

سکوتی مرگبار بر مجلس حکم فرما شد، اطرافیان معاویه از ترس، سر پایین افکنده جرأت سخن - گفتن و حتی نگاه کردن راهم نداشتند .

تنها کسی که از خشم خلیفه هر اسی نداشت؛ همان بانوی ستم دیده و بی پناه بود که وقتی تداعی معانی خاطر سه سالیان پیش را به یادش آورد، این اشعار را زمزمه کرد و سکوت را شکست :

«**درد خدا بر روان پاکی باد که در آغوش قبر جای گرفته و عدل و داد هم با او به خاک سپرده شده است .**»

او که هم سوگند حق بود و به هیچ قیمتی از آن

قبر فاصیح فیہ العدل مدفوناً

فصار بالحق و الایمان مقروناً

(۱) صلی الاله علی روح تضمنه

قد حالف الحق ، لا یبغی به ثمناً

«بسته اند، از تمجب دست و پای خود را»

«گم می کنند» .

«معاویه که می خواست اورانیز لاقل به

«عدالتخواهی متهم سازند / به یکی از»

«منشیان دستور داد :

— نامه ای بنویسید که نسبت به این زن با عدالت

و انصاف رفتار نمایند .

سوده گفت :

— فقط با من ؟

ترچه کار به دیگران داری ؟

— ابدأ ! این کار بسیار ناستوده است ، پستی

و فرومایگی است اگر بنا باشد قانون عدالت اجرا شود ،

باید برای تمام افراد قبیله باشد و گرنه خون من

از خون دیگران سرختر نیست .

معاویه کمی جابجا شد و بار دیگر به زن خیره

گشت و گفت :

— آری علی بن ابیطالب شمارا چنین بار آورده

که در مقابل شخصیتها و زمامداران ، جسور و بی پروا

سخن می گوید .

وسپس با خون سردی گفت :

— هر طور این زن می خواهد برایش بنویسید (۱)

آنان بدهید و از حقوق مردم کم نکنید؛ (۱)

«و در زمین فساد به پاناسازید، اگر ایمان»

«داشته باشید، آنچه طبق قوانین الهی»

«برایتان باقی می ماند به سود شماست،

«و من (در مقابل تخلفهایی که می کنید)،

«شمارا حفظ نتوانم کرد» (۱) .

وقتی که این نامه به دست می رسد ، اموالی را

که گرفته ای نگهداری کن تا ما مورد دیگری بفرستم

و آنها را از تو باز ستاند والسلام .

نامه را بدون اینکه مهر کند و بپیچد (و با کاغذ

بازی کار را توویق بیاندازد) به من داد و بدین

ترتیب نماینده خویش را معزول کرد .

معاویه متوجه شد اطرافیان از سیستم زمامداری

علی (ع) و از شهامت و بی پروائی پرورش یافتگان

مکتب او، در طوفانی از بهت و حیرت ، دست

وپا می زنند.

«آری کسانی که مدتها با حکومت خفقان»

«واختناق، زور و تبعیض خو گرفته اند ،»

«از مافوق تحقیر دیده اند و به زیر دست»

«اجحاف نموده اند ، وقتی می شنوند»

«کسانی هم این چنین به ملت خود آزادی»

«بیان داده ، عدالت واقعی را بکار»

(۱) قد جائتکم بینة من ربکم فافوا الکیل والمیزان ولا تبخسوا الناس اشیاهم .. (اعراف ۸۵) .

(۱) ولاتعوا فی الارض مفسدین بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین وما لنا علیکم بحفیظ . (هود - ۸۶)

(۱) عند الفرید ج ۱ ص ۲۱۱ - بلاغات النساء ص ۳۰ .